

ماهیت انسان

و نیازهای متعالی او از دیدگاه ویکتور فرانکل

طلعت حسنی بافرانی*

چکیده

این نوشتار با توجه به مبانی فلسفه وجودی و روان‌شناسی وجودی ویکتور فرانکل به تبیین دیدگاه وی در پاسخ به دو مسئله: ۱. ماهیت انسان چیست؟ ۲. نیازهای اصیل روحی انسان چیست؟ می‌پردازد. فرانکل ماهیت انسان را متشکل از سه بعد جسم، روان و روح می‌داند که هسته مرکزی آن، روح و پوشش رویی آن، تن و روان است. عناصر اصلی ساحت روحانی انسان، ترکیبی است از معنویت، آزادی و مسئولیت که بدون در نظر گرفتن این عناصر، سخن گفتن از ماهیت انسان سخنی ناتمام و بی‌فرجام است. در پاسخ به سؤال دوم به تبیین مهم‌ترین نیازهای بخش روحانی انسان پرداخته و آنها را در قالب شش نیاز: نیاز به پویایی اندیشه، نیاز به معنا، نیاز به تعالی خویشتن، نیاز به ابدیت و جاودانگی، نیاز به دین و نیاز به گروه دوستی عاطفی طبقه‌بندی می‌کند.

کلید واژه‌ها: فرانکل، انسان، نیاز، روحانی، معنا، روان‌شناسی وجودی

ویکتور فرانکل

ویکتور امیل فرانکل^۱ عصب‌شناس، روان‌شناس، روان‌پزشک و فیلسوف در سال ۱۹۰۵م در شهر وین متولد شد و در دوم سپتامبر ۱۹۹۷ در ۹۲ سالگی پس از دریافت بیست و نهمین دکترای افتخاری خود بر اثر بیماری قلبی در گذشت. وی متأثر از دیدگاه فیلسوفانی، چون کی‌یرکگارد،^۲ هایدگر^۳ و شوپنهاور،^۴ صاحب مکتب سوم روان‌درمانی وین (معنا درمانی) است. او که در دوران جنگ جهانی دوم در اردوگاه آشویتز و داخائو زندانی شد، پس از آزادی با معرفتی حاصل از تجربیات سخت و ارزشمند دوران اسارت توانست نظریه نوپای خود را که پیش از اسارت، طلعه آن در ذهنش درخشیده بود، کامل کرده و با انتقاد از ژرفانگری روان‌شناسانی چون فروید و آدلر پایه‌های نظریه خود را استحکام بخشد.

فرانکل، پوچ‌گرایی^۵ و بدبینی را مهم‌ترین ارمغان جامعه صنعتی و رفاه‌زده امروزی می‌داند که وجهه همتش تأمین نیازهای مادی بشریت و طبعاً غفلت از اصلی‌ترین و انسانی‌ترین نیازهای متعالی اوست. در چنین جامعه‌ای مشکل سرخوردگی معناجویی روز به روز خود را در قالب رفتارهای نابهنجاری، چون افسردگی، اعتیاد، پرخاشگری و... نشان می‌دهد. به نظر او تنها راه رهایی از این وضعیت، شناخت صحیح ماهیت انسان و نیازهای اصیل و متعالی روحانی او و ارضای صحیح و منطقی آنها می‌باشد.

از فرانکل تاکنون چندین اثر ارزشمند به‌جا مانده که به چهل زبان دنیا ترجمه شده است. مهم‌ترین کتاب‌های ترجمه شده وی به فارسی عبارت‌اند از: ۱. پزشک و روح (از روان‌درمانی تا معنا درمانی)، ۲. انسان در جست‌وجوی معنا، ۳. خدای ناخودآگاه، ۴. فریاد ناشنیده برای معنا، ۵. انسان در جست‌وجوی معنای غایی.

مقدمه

تلاش برای شناخت حقیقت انسان و جایگاه او در عالم هستی، قدمتی به اندازه عمر بشریت دارد. انسان موجودی ممتاز در میان مخلوقات است، لکن خاستگاه و منشأ این امتیاز و آثار و لوازم آن، از جمله پرسش‌هایی است که پاسخ‌های متفاوت به آن در طول تاریخ موجب شکل‌گیری مکاتب مختلف کلامی، فلسفی و روان‌شناسی شده است. از این میان، روان‌شناسان که محور اصلی فعالیت خود را مطالعه روان و رفتار انسان می‌دانند، در معرفی این موجود ممتاز و ماهیت او، نظریه‌های متنوع و متفاوتی ارائه کرده‌اند؛ برخی او را

موجودی کاملاً مادی و با نیازها و ویژگی‌های برخاسته از بستر ماده معرفی کرده و برخی بر این باورند که دو بعد مادی و غیر مادی داشته و نیازها و انگیزش‌های او را در هر دو زمینه، بررسی کرده‌اند.

ویکتور فرانکل از جمله روان‌شناسان و روان‌درمانگران وجودگرای قرن بیستم است که با نگرشی خوش‌بینانه و متفاوت به ماهیت انسان و تبیین موقعیت ممتاز او در جهان هستی، به مخالفت با نظریه‌های کاستی‌نگرانه و تجزیه‌گرایانه برخی از روان‌شناسان مشهور برخاسته و موج چهارمی در این علم در مقابل مکاتب روان‌کاوی رفتارگرایی و انسان‌گرایی ایجاد نموده است.

وی ماهیت انسان را متشکل از سه بعد جسم، روان و روح می‌داند و امتیاز اساسی او را در بعد روحانی و متعالی معرفی می‌کند. «ناهشیار روحانی» از اصطلاحات ویژه این نظریه است که در مقابل «ناهشیار عزیززی فروید» و «ناهشیار جمع‌یونگ» معنای متفاوتی افاده می‌کند.

برخورداری انسان از این بعد متعالی، نیازهایی را برای او رقم می‌زند که فرانکل با ابتکار خود، این نیازها را مطرح و ارضای صحیح و منطقی آنها را لازمه سلامت و رضایت او در زندگی می‌داند. پیش از او روان‌شناسانی چونموری و آبراهام مزلو فهرستی از نیازهای انسان ارائه داده و از این طریق، خدمات زیادی به روان‌شناسی کرده بودند. البته فرانکل بدون آنکه از نیازهای جسمی و روانی و اهمیت آنها در رشد و شکوفایی انسان غفلت ورزیده باشد، به طرح اساسی‌ترین انگیزه‌های متعالی روحانی که شاید در نظریه‌های پیشینیان به آنها توجه نشده، می‌پردازد، سپس چارچوب سلامت انسان را بر مبنای ماهیت سه بعدی انسان، توانایی‌ها و ظرفیت‌های وجودی انسان و نیازهای روحانی او تبیین می‌کند.

مقاله حاضر در جست‌وجوی پاسخ به دو سؤال اساسی است: ۱. ماهیت انسان از دیدگاه فرانکل چیست؟ ۲. اساسی‌ترین نیازهای انسان از نظرگاه وی چیست؟ در این مقاله ابتدا به معرفی اجمالی ویکتور فرانکل پرداخته شده و سپس به منظور بررسی دقیق مسئله، مبانی فلسفی و روان‌شناسی وی در باب ماهیت انسان و نیازهای اساسی او در حد ضرورت بررسی شده است. بدیهی است طرح این موضوع می‌تواند زمینه‌ساز پژوهش‌های بعدی در زمینه سلامت روان و همچنین کاربرد عملی آن در حل برخی از مشکلات محوری و اجتماعی باشد.

روان‌شناسی وجودی^۶

جنبش روان‌شناسی وجودگرا متأثر از دو نظام فلسفی «فلسفه وجودی» و تا حدودی «پدیدارشناسی» است. ادموند هرسل،^۷ بنیان‌گذار پدیدارشناسی، تنها راه ممکن برای شناخت اشیا را کاوش در آگاهی انسان می‌داند.

تلاش او برای اثبات ناتوانی علوم روانی در رسیدن به یک نقطه مشترک در مورد دو جنبه وجودی انسان، یعنی باطن عقلی و عینیت رفتاری وی قابل توجه است، از این رو، پیشنهاد می‌کند که روان‌شناسی باید برای مطالعه انسان از روش پدیدارشناختی استفاده کند.^۸

«فلسفه وجودی» نیز با اعتقاد به اصالت وجود و ردّ تقدم ماهیت بر وجود انسان، بر اهمیت شخص در حال تجربه و تجربه ذهنی او تمرکز دارد. تأثیرپذیری و همگامی فلسفه و روان‌شناسی امری است که از ابتدای تاریخ این دو علم به چشم می‌خورد. این امر، به خصوص در اروپا آموزش فلسفه تقریباً که در برنامه‌های تحصیلات آکادمیک همه رشته‌ها گنجانده شده، مشهودتر است. روان‌شناسان اروپایی نیز پس از آشنایی با فلسفه وجودی، به سرعت آن را پذیرفته و در نظریه‌پردازی‌های خود از آن الهام گرفته‌اند.

«روان‌شناسی وجودی» جنبشی است الهام گرفته از «فلسفه وجودی» که در جهت تکمیل مکاتب قبلی با مفاهیم و روش‌های جدید، گامی در جهت انسانی‌کردن روان‌شناسی برداشته است. گاهی در معرفی این جنبش از اصطلاح «موج سوم» استفاده شده است. موج سوم، اصطلاحی است در مقابل دو نیروی حاکم بر روان‌شناسی، یعنی رفتارگرایی و روان‌کاوی. این واژه برای معرفی روان‌شناسی پدیدارشناختی، روان‌شناسی انسان‌گرا و روان‌شناسی وجودی به کار گرفته شده است. این سه جنبش، مشترکات زیادی با هم دارند و روان‌شناسان هر گروه، به گونه‌ای جنبش دیگر را تأیید می‌کنند. عنصر مشترک و اساسی در هر سه جنبش، تأکید اصولی بر «انسان» به عنوان یک شخص با ذهنیات و تجربیات منحصر به فرد است. پس اصطلاح «نیروی سوم» یا «موج سوم» بر همه گرایش‌هایی اطلاق می‌شود که فعالیت‌های خود را بر محور توجه به انسان تنظیم کرده‌اند.^۹ روان‌شناسی وجودی به سرعت با استقبال و توجه روان‌شناسان اروپایی و امریکایی روبه‌رو شد.

نظریه شخصیت وجودی^{۱۰}

یکی از برجسته‌ترین افرادی که فلسفه وجودی را وارد حوزه شخصیت کرد، پل تیلیش،^{۱۱} الاهیات دان آلمانی است که با تأثیرپذیری از وجودگرایی کی‌یرکگارد توانست در تحول الاهیات پروتستان نیز مؤثر باشد. همچنین رولومی^{۱۲} از روان‌شناسان و نویسندگان معاصر وجودی اروپایی و مبلغ این طرز تفکر در امریکاست که تحت تأثیر عقاید بینزوانگر و مدارباس در مقالات و کتاب‌هایش به مضامینی، چون اضطراب، قدرت، آزادی، پذیرش مسئولیت و هویت فردی می‌پردازد.

این دو نظریه‌پرداز، اضطراب را «درک چشم‌انداز نیستی»^{۱۳} یا همان «آگاهی از نیستی» می‌دانند. از نظر «پل تیلیش» اضطراب وجودی به این معناست که موجود در مورد تهدید به نیستی، مضطرب می‌شود و راه‌گزینی در برابر نیستی و مرگ ندارد. پس خاستگاه این اضطراب، خود هستی است.^{۱۴} رولومی نیز اضطراب و گناه را از هیجانات عادی و بهنجار می‌داند که اگر از کنترل خارج شوند می‌توانند موجب نابهنجاری شوند.^{۱۵} در نظریه شخصیت وجودی بر سه شیوه رابطه که انسان به طور هم‌زمان تجربه می‌کند، تأکید می‌شود:

الف - زیستن در دنیای زیست‌شناختی (محیط فیزیکی و فیزیولوژیکی)،

ب - زیستن در دنیای روابط انسانی (محیط اجتماعی افراد دیگر)،

ج - زیستن در دنیای روابط شخصی (رابطه انسان‌ها با ماهیت درونی‌شان).

انسان‌ها هر لحظه و به طور هم‌زمان در دنیای زیست‌شناختی، روابط انسانی و خودآگاهی به سر می‌برند.^{۱۶} انسان‌ها برای تحقق بخشیدن به هستی خود، باید در این سه شیوه ارتباط، از تمام توانایی‌های خود، آگاه بوده و با استفاده از آنها مسئولیت انتخاب‌های خویش را به عهده گرفته و پاسخگوی اعمال خود باشند.

روان‌درمانی وجودی^{۱۷}

با شکل‌گیری جنبش روان‌شناسی وجودی، به تدریج این نگرش در بعد مشاوره، شخصیت و روان‌درمانی نیز وارد شد. روان‌درمانی وجودی با رویکردی فلسفی درباره مردم و وجودشان، نوعی نگرش جدید به زندگی است و در مقایسه سایر روش‌های درمانی، از فنون و روش‌های استاندارد شده بهره می‌برد.

در این روش درمانی بر ارتباط صادقانه و صمیمی بین افراد و به خصوص بین درمانگر و مراجع تأکید می‌شود و بخش عمده مضامین وجودی چون عشق‌ورزی به دیگران، یافتن معنای زندگی، پذیرش مسئولیت انتخابها و تصمیمات خود و... در این رابطه درمانی سنجیده می‌شود.^{۱۸}

ویکتور فرانکل ضمن هم عقیده بودن با بینزوانگر و مداردباس، به دلیل تجاربی که در اردوگاه‌های جمعی آلمان کسب کرده بود، در موارد متعددی رویکردی متفاوت به روان درمانی دارد. وی معتقد است بنیادی‌ترین انگیزه برای انسان، فهم معنای خودش است، از این رو، در یک رابطه درمانی، مراجع باید برای وجودش هدفی بیابد و در پی آن باشد و درمانگر نیز کمک می‌کند تا او بتواند این معنا را در زندگی خود کشف کند.

انسان‌شناسی فرانکل

فرانکل تحت تأثیر مبانی فلسفه وجودی، اصالت را به وجود انسان داده و معتقد است ماهیت هر انسانی به دست خودش ساخته می‌شود. انسان همانند اشیای دیگر نیست که هیچ اختیاری از خود نداشته باشد، بلکه ویژگی‌ها و توانایی‌هایی دارد که می‌تواند جوهره وجودی خویش را با وجود تمام محدودیت‌های محیطی و موهبتی شکل دهد.

تصویری که فرانکل از ماهیت انسان ارائه می‌دهد تصویری است سه بعدی. او برخلاف روان‌شناسان دیگر که وجود انسان را متشکل از دو بعد بدن و روان می‌دانند، معتقد است انسان را باید در سه بعد جسم، روان و روح مطالعه کرد. وی متأثر از فرهنگ پوزیتیویستی عصر خود که «روان» را بر اساس معیارهای تجربی بررسی می‌کنند، ابتدا انسان را به دو بخش جسمانی و غیر جسمانی و سپس بخش جسمانی را به دو بعد بدنی (تنی) و روانی تقسیم می‌کند و بخش غیر جسمانی را «روح» می‌نامد. از این منظر، انسانیت انسان، حول محور هسته‌ای به نام «روح» بنا شده که روکشی روانی - فیزیکی (روانی - تنی) دارد.^{۱۹}

فرانکل که بارها جنبه روانی را از جنبه روحانی متمایز می‌کند، به بیان تفاوت بین «روح» و «روان» به طور دقیق نپرداخته است، لکن آنچه می‌توان از بیانات او برداشت کرد این است که منظور از بعد روانی، امور و مسائل مربوط به سیستم عصبی بدن که گاه خود آگاه و گاه ناخودآگاه هستند، می‌باشد. اما منظور از بعد روحانی، هسته معنوی و کاملاً غیر مادی وجود انسان است که خاستگاه ناخودآگاه داشته، لکن پدیده‌های مربوط به آن

می‌توانند خود آگاه یا ناخودآگاه باشند.^{۲۰} در بیانی دیگر، فرانکل ساختار کلی وجود انسان را به دو بخش متمایز تقسیم می‌کند: در یک سو، هستی و در سوی دیگر، رویدادها.^{۲۱} بُعد هستی، اساساً همان روح و امور معنوی است^{۲۲} و بُعد رویدادی شامل واقعیت‌های تنی و روانی (فیزیولوژیکی - روان‌شناختی) است. مرز میان بُعد «هستی» و بُعد «رویدادی» قابل تشخیص است به این ترتیب، «روح»، هسته و مرکز فعالیت‌های معنوی است. این هسته معنوی کاملاً شخصی و تضمین‌کننده یگانگی و تمامیت انسان است. سخن گفتن از ماهیت انسان، آنگاه صحیح است که او را به طور یک‌پارچه و کامل در نظر بگیریم و یک‌پارچگی او شامل ابعاد تنی، روانی و معنوی اوست. تن و روان فقط لایه‌ای هستند که محور شخصیت «روح» را احاطه کرده‌اند، و تمامیت شخصیت انسان بدون محور «روح» امکان ندارد.^{۲۳}

اما مرز میان «تنی» و «روانی» به راحتی قابل تفکیک نیست. با این وصف، موضوع اصلی در نظریه فرانکل، بعد روحانی است. به نظر وی در انسان بعد جسمانی، اسیر کارکرد وراثت و سلول‌های بدن، و در بعد روانی، محصول هیجانات و عواطف فردی و اجتماعی است، از این رو، ممکن است در هر دو بعد منفعل عمل کند. اما از طریق بعد روحانی و خصایص ویژه آن می‌تواند فعالانه عمل کرده و در همه شرایط، تغییرات و دگرگونی‌هایی را ایجاد کند. این بخش از وجود انسان که روان‌شناسان تاکنون آن را کمتر مطالعه کرده‌اند، بخش فعال وجود انسان است که می‌تواند بر همه شرایط حاکم شود و ماهیت اصیل انسان را شکل دهد.

عناصر اصلی ساحت روحانی انسان

آنچه نظریه شخصیت فرانکل را از دیگر نظریه‌های شخصیت، متمایز می‌سازد، طرح ساختار سه بعدی انسان و تبیین دقیق ویژگی‌های بعد روحانی اوست. به اعتقاد وی سه عنصر یا عامل اصلی در شکل‌دهی ماهیت انسان عبارت‌اند از: معنویت، آزادی، مسئولیت.

معنویت

شولتز^{۲۴} تعریف معنویت را دشوار، سهل و ممتنع و با اصطلاحات مادی ناممکن می‌داند و معتقد است که خاستگاه معنویت، عالم مادی نیست گرچه می‌تواند از عالم مادی متأثر شود و تظاهرات مادی داشته باشد.^{۲۵}

معنویت، متضمن ویژگی‌های غیر مادی زندگی است که از جسم یا سایر امور مادی و محسوس کاملاً متمایز است. معنویت به معنای احساس مرتبط بودن با موجودی متعالی و خارج از وجود شخصی است. موجودی که می‌تواند برای زندگی فرد معنا و هدفی فراهم سازد و در سایه آن معنا، به آرامش و آسایش درونی برسد. این موجود متعالی، الزاماً «خدا» نیست. بر این اساس، معنویت مفهومی است فراگیر که دین (ارتباط با خدا) نیز می‌تواند بخشی از آن باشد. معنویت زمانی به عنوان جنبه‌ای از دین و راهی به سوی پیوند عمیق با خدا بود، اما امروزه برای برخی، «خدا» تنها هدف جست‌وجوی معنوی نیست، بلکه می‌تواند یکی از راه‌های جست‌وجوی معنوی ممکن باشد.^{۲۶}

در نظریه فرانکل نیز معنویت بدون در نظر گرفتن مضمون دینی به کار رفته و فقط حاکی از امور کاملاً انسانی و غیر مشترک با سایر مخلوقات است. معنویت، یعنی همان بعد انسانی انسان.^{۲۷} از نظر وی، معنویت راه حصول معناست؛ یعنی معنا و معناجویی از دل این ویژگی اصیل انسان برآمده و دستیابی به یک زندگی سالم و سرشار از آسایش و آرامش، جز از راه زندگی معنادار حاصل نمی‌شود.

آزادی

«آزادی» از جمله مفاهیمی است که دستخوش استفاده‌ها و سوء استفاده‌های بسیاری شده است، زیرا تعریف و تعیین حدود آن در بستر تاریخ و در محدوده علوم متفاوت، همواره در معرض تغییرات و تفاوت‌هایی بوده است. فرانکل نیز همچون سایر وجود‌گرایان، آزادی را از خصایص انسان و نشانه انسانیت او می‌داند و معتقد است نظریه‌های روانکاوی و رفتارگرایی با تأکید بیش از حد بر غرایز و نقش محیط، آزادی و قدرت، انسان را در رویارویی با شرایط داخلی و خارجی و حتی حوادث آینده، نادیده گرفته و او را همچون ماشین خودکاری در خدمت غرایز و شرایط قرار داده‌اند. وی ضمن تأکید بر «مفهوم آزادی» از تعیین محدوده آن نیز غفلت نکرده و معتقد است انسان موجودی است با میدان آزادی محدود؛ او در انتخاب شرایط و عوامل، آزاد نیست، بلکه آزاد است در برخورد با شرایط، چه واکنشی را انتخاب کند.^{۲۸} این آزادی در خلأ، شناور نیست. او همیشه با مجموعه‌ای از محدودیت‌ها احاطه شده است و هر یک از این محدودیت‌ها نقاط جهشی برای آزادی وی به شمار می‌روند. اساساً این خود آزادی است که تضییقات و محدودیت‌ها را به وجود می‌آورد.^{۲۹}

انسان آزاد است تا با استفاده از فرصت‌های موجود حتی برای «بودن» یا «نبودن» خود نیز تصمیم بگیرد و این از وجوه امتیاز آدمی از سایر موجودات است.

انسان با برخورداری از «آزادی» می‌تواند از هر آنچه بر او حاکم است (نیروها زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی)، از طریق تسخیر آنها، شکل دادن به آنها یا حتی گردن نهادن به آنها، خود را برهاند و بر همه آنها چیره شود.^{۳۰} به این ترتیب، این شرایط (زیستی، روانی و اجتماعی) هستند که خواه ناخواه در برابر آزادی و انتخاب انسان، سر فرود آورده و تسلیم می‌شوند. شرایط نمی‌توانند انسان را کاملاً تحت سلطه خود در آورند. انسان در انتخاب واکنش به این اوضاع و شرایط آزاد است، او می‌تواند سر تسلیم فرود آورد یا در مقابل آنها قد علم کرده بر آنها غالب شود. فرانکل به تأثیرگذاری شرایط، توجه داشته و نقش آنها را در تغییر موقعیت‌ها یادآور شده است، اما همچنان اصرار دارد که انسان‌ها در انتخاب جایگاه خود برای مقابله با شرایط آزادند. این، یعنی آزادی فرا گذشتن از موقعیت‌ها و سرنوشت‌ها.^{۳۱}

در هر آزادی، دو سؤال «از چه» و «به چه» ای وجود دارد. «از چه» نشانه راننده و رها شدن انسان از موقعیتی، و «به چه» بیانگر هدف از آزادی و نهایتاً پاسخگویی به آن است.^{۳۲} فرانکل آزادی را به معنای رهایی از سه چیز می‌داند: ۱. غریزه‌ها؛ ۲. خوی‌ها و عادات؛ ۳. محیط. یقیناً انسان غرایزی دارد، ولی این غریزه‌ها مالک انسان نیستند و برخلاف آنچه فروید می‌گوید آدمی می‌تواند در پذیرش یا ردّ تمایلات غریزی آزادانه تصمیم‌گیری کند. در مکتب معنا درمانی فرانکل با نگرش خوش‌بینانه به ماهیت انسان و تأکید بر مفهوم «آزادی»، رشد و شکوفایی آدمی، در چگونگی «گزینش» او از میان موج عظیم توانایی‌ها و امکانات نهفته وجودش تبیین می‌شود. اینکه کدام توانایی باید تحقق یافته و واقعیتی ابدی شود یا کدام محکوم به نابودی است، تصمیمی است برای بهتر شدن یا سقوط که انسان در هر لحظه باید تصمیم بگیرد و از قدرت انتخاب خود بهره‌بردار. این بهترین نوع معنای زندگی است.^{۳۳}

مسئولیت

آزادی از امتیازات ویژه انسان است، اما به عقیده فرانکل، آزادی، آخرین کلام نیست، بلکه تنها نیمی از کل حقیقت و جنبه منفی آن است، و جنبه مثبت آن، عبارت است از «مسئولیت». آزادی باید در چارچوب مسئولیت قرار گیرد در غیر این صورت در معرض

سقوط و انحطاط خواهد بود. بر این اساس وی پیشنهاد می‌کند در برابر مجسمه آزادی در سواحل شرقی امریکا، مجسمه مسئولیت نیز در سواحل غربی آن نصب شود،^{۳۴} چون آزادی و مسئولیت، دو روی یک سکه هستند. از آنجا که انسان آزادی انتخاب دارد در قبال انتخاب‌هایی که می‌کند و رفتارهایی که انجام می‌دهد مسئول نیز است. مکتب معنا درمانی، انسان بودن را به معنای «مسئول بودن» می‌داند. مسئول پاسخگویی و پاسخگو بودن به وضعیت‌های زندگی و پاسخگویی به چگونگی تفسیر زندگی، یعنی تفسیری در راستای خداپرستی یا بی‌خدایی.^{۳۵}

اینکه انسان در مقابل چه کسی پاسخگوست در این مکتب پاسخ داده نمی‌شود. این برعهده خود فرد است که تصمیم بگیرد در برابر چه کسی و چه چیزی تا چه حد مسئول است و در برابر وظیفه‌ای که زندگی برعهده او نهاده است، پاسخگوی کیست؛ پاسخگوی جامعه یا وجدان خویش؟ بیشتر مردم، خود را مسئول و پاسخگوی خداوند می‌دانند. آنها نه تنها خود را مسئول انجام وظیفه‌ای می‌دانند، بلکه بر این باورند که این خداوند است که این مسئولیت را بر ایشان تعیین کرده است.^{۳۶} ظاهراً خود فرانکل بیشترین مسئولیت انسان و پاسخگویی او را متوجه وجدان خویش می‌داند.^{۳۷}

فرانکل مسئولیت را در جامعه کنونی (قرن بیستم) به «گزینندگی و باریک‌بینی» معنا کرده است و می‌نویسد:

در جامعه‌ای که نه تنها فراوانی کالای مادی، بلکه انواع گوناگون محرک‌ها نیز یافت می‌شود و اطلاعات متنوع ما را احاطه کرده است...، اگر نمی‌خواهیم در هرزگی کلی (نه فقط جنسی) غرق شویم، باید بین مهم و غیر مهم، معنادار و بی‌معنا، تمیز قائل شویم؛ باید گزینشی و باریک بین شویم.^{۳۸}

انسان با توجه به مسئولیت خویش در برابر انسان‌ها یا کارها و گزینش بهترین پاسخ‌ها به موقعیت‌های موجود، در واقع به چرایی زندگی خویش آگاه شده و به گفته نیچه «کسی که» چرایی، برای زیستن داشته باشد، از پس هر «چگونه‌ای» نیز بر می‌آید.^{۳۹}

«مسئول بودن»، حس اجبار و تکلیف را به همراه دارد، از این رو، هر انسانی وظیفه و رسالتی ویژه در زندگی دارد که باید آن را تحقق بخشد و در انجام این وظیفه و رسالت، جانشینی ندارد. وظیفه‌ای که آدمی در زندگی برعهده دارد پیوسته فوق وظایف دیگر و طبق قانون در حد نیروهای اوست.^{۴۰}

در روان‌شناسی وجودی بر یگانه و منحصر به فرد بودن انسان توجه زیادی شده است. فرانکل نیز بر همین مبنا، انسان را موجودی جایگزین‌ناپذیر، و مسئولیت او را مسئولیت ویژه و منحصر به فرد معرفی کرده و اصل و جوهره وجودی انسان را در مسئولیت‌پذیری او می‌داند.^{۴۱}

نکته قابل توجه دیگر در نظریه فرانکل، تبیین ویژگی «مسئولیت» در قالب توجه به «فناپذیری» انسان است و فناپذیری، یعنی فرصت محدودی که انسان بر روی زمین دارد. موقتی بودن زندگی، مسئولیت وجودی آدمی را به او یادآوری می‌کند.

اگر فناپذیر نبودیم و برای کوشش‌هایمان محدودیت زمانی وجود نداشت، چه می‌شد؟ آن وقت می‌توانستیم هر فعالیتی را تا ابد به تعویق بیندازیم. حال که مرگ پایانی مطلق و مرزی برای امکاناتمان به شمار می‌رود موظف هستیم که از زندگی حداکثر بهره را ببریم و با آگاهی از بار مسئولیتی که بر دوش داریم، نگذاریم حتی کوچک‌ترین فرصت هم از دستمان برود.^{۴۲}

«معنا درمانی» در پاسخ به سؤال‌هایی، از قبیل چه مسئولیتی، در قبال چه کسی، برای تحقق کدام ارزش‌ها یا برای کدام معنای زندگی، ساکت است و تنها وظیفه خود را راهنمایی و کمک به افراد به منظور انجام وظایف خود در زندگی بر اساس آگاهی و شناخت مسئولیت خود می‌داند. در این صورت هر انسانی می‌تواند معنای روشن، معین و منحصر به فرد زندگی خود را بیابد و با درک تفرّد خویش در «وجود»، در موقعیت‌ها، در سرنوشت، در مسئولیت و در معنای زندگی، زیباترین و ماندگارترین ماهیت را بر اندام وجود یگانه خود بپوشاند.

نیازهای انسان

نیاز یک مفهوم عام و فراگیر است که در علوم مختلف، کاربردهای متفاوتی دارد. در روان‌شناسی، نیاز «عبارت است از حالت محرومیت، کمبود و فقدان در ارگانیزم».^{۴۳} کمبودهایی چون غذا، آب، اکسیژن و هر چیزی که وجود آن برای استمرار و ادامه حیات یک موجود زنده ضرورت داشته و برای بهزیستی او باشد، نیاز نامیده می‌شود.

انسان، هم در اصل وجود و هم در تداوم بقا، همواره نیازمند است و حیات او تلاش و تکاپویی است در جهت ارضای این نیازها. گرچه نیازها آن قدر متنوع و پیچیده هستند که

ارضای کامل همه آنها تقریباً غیر ممکن است. از آنجا که «نیاز»، انگیزه ایجاد رفتار بوده و موضوع روان‌شناسی مطالعه رفتار انسان است، روان‌شناسان محرک‌ها و انگیزه‌های رفتار را تحت عنوان «انگیزش» بررسی کرده و به تناسب مبانی انسان‌شناختی خود، فهرستی از نیازهای انسان ارائه داده‌اند.

برخی انسان را موجودی کاملاً مادی و محصول فرآیند وراثت یا موجودی اجتماعی و دستاورد محیط تلقی کرده و نیازهای او را در همین حد شمرده‌اند. گروهی نیز او را کلیتی از ابعاد زیستی، روانی و اجتماعی دانسته و فهرست نیازهایش را تنظیم کرده‌اند. فروید، انسان را موجودی انباشته از غرایز و نیازهای زیستی می‌بیند که کلیه فعالیت‌های جسمی و روانی وی در جهت کاهش تنش حاصل از آن نیازها و رسیدن به «تعادل حیاتی» صورت می‌پذیرد. مزلو، روان‌شناس انسان‌گرای امریکایی با نگرش خوش بینانه و کل‌نگر به ماهیت انسان، نیازهای او را در دو بعد زیستی و روانی بر اساس سلسله مراتبی در پنج طبقه، شامل نیازهای فیزیولوژیک، ایمنی، عشق و محبت، عزت نفس و خودشکوفایی قرار داده است. وی معتقد است نیازهای سلسله مراتب پایین‌تر، نیرومندتر، فراگیرتر و تأثیرگذارتر در رفتار هستند و در فرایند رشد نیز زودتر خود را نشان می‌دهند، از این‌رو، ابتدا باید نیازهای مراتب پایین‌تر در حد مطلوبی ارضا شوند تا نیازهای عالی که قوت کمتری دارند، ظاهر شده و ارضا شوند.^{۴۴}

فرانکل ضمن ناکافی دانستن نظریه انگیزش مزلو، انتقاداتی نیز به آن دارد، از جمله اینکه در نظریه مزلو تفاوت بین هدف و وسیله روشن نیست و چه بسا خلط بین این دو، نظریه را از مسیر اصلی خود خارج می‌کند. در این نظریه، صرف تمیز بین نیازهای عالی و دانی کافی نیست، بلکه پاسخ به این مسئله مهم است که: نیازها آیا وسیله‌اند یا هدف؟ برای مثال، در نیاز انسان به غذا، مطمئناً غذا شرط لازم زندگی است، اما شرط کافی برای فراهم آوردن معنای زندگی (هدف زندگی) نیست.^{۴۵}

براساس تحقیقات انجام شده، ثابت شده است که ابتدا باید شخص به سطح مطلوبی از استاندارد زندگی دست یابد (ارضای نیازهای مراتب پایین) و سپس در صدد یافتن معنایی برای زندگی برآید. از آنجا که برآورده ساختن هیچ یک از این نیازها نمی‌تواند زندگی را با معنا سازد، پس در واقع، هیچکدام هدف نیستند و فقط وسیله‌ای در جهت نیل به هدف یا معنای واقعی زندگی هستند.^{۴۶}

همچنین مزلو در طبقه‌بندی نیازهای پست و عالی به این مسئله نپرداخته که حتی هنگامی که نیازهای پست برآورده نشده‌اند، یک نیاز متعالی ممکن است ضروری و فعال شود. فرانکل با یادآوری تجارب تلخ و ارزشمند دوران اسارت، می‌نویسد:

کافی است شرایطی را که در اردوگاه‌های مرگ یا ساده‌تر از آن، در بستر مرگ وجود دارد در نظر بگیریم. چه کسی منکر این مسئله است که در چنین شرایطی (نبودن غذا، آب، استراحت، امنیت و ...) عطش معنا و حتی هدف غایی به شکل غیر قابل مقاومتی بروز می‌کند؟^{۴۷}

اکنون مهم‌ترین و اصیل‌ترین نیازهای روحی از دیدگاه فرانکل را به اختصار ارائه می‌دهیم:

۱. نیاز به تنش (پویایی اندیشه)

تنش لازمه زندگی است. آنچه انسان بدان نیاز دارد تعادل و رهایی از تنش به هر قیمتی نیست. آنچه او لازم دارد چیزی است که من آن را «پویایی اندیشه» نامیده‌ام؛ یعنی نیروی محرکه روحانی میان میدانی از «تنش»؛ تنش بین آنچه بدان دست یافته و آنچه باید بدان تحقق بخشند.^{۴۸}

فرانکل که انسان را موجودی همواره در حال «شدن» می‌داند، نه فقط «بودن» صرف، منشأ این تنش را تلاش انسان برای پر کردن شکاف بین آنچه هست و آنچه باید باشد معرفی کرده است.

همان‌طور که تنش بسیار بالا تهدیدی برای بهداشت روان شمرده می‌شود، فقدان تنش نیز سلامت روان را به مخاطره می‌اندازد. تنش، ناشی از انجام وظیفه‌ای است که هر فرد در پیش‌رو دارد. وقتی می‌گوییم هر انسانی در جست‌وجوی تنش است به این معناست که او در پی جست‌وجوی وظایفی است که به انجام رساندن آنها ممکن است معنایی را به وجود او بیفزاید. در صورتی که فرد چنین وظایفی را در زندگی خود پیدا نکند و از تنش مشخص آن، محروم بماند، کم‌کم ظرفیت خود را برای تحمل آنها از دست خواهد داد و به نوعی بیماری عصبی دچار خواهد شد.^{۴۹}

امروزه که جامعه مرفه و صنعتی، تمام نیازهای انسان را ارضا کرده و خواسته و تنش انسان را برای رسیدن به آنها کاهش داده است، بشر با ایجاد عمدی تقاضا یا قرار گرفتن داوطلبانه در موقعیت‌های استرس‌زا، به طور موقت برای خود تنش فراهم می‌کند. فرانکل قرار گرفتن انسان در موقعیت‌های رقابتی و مسابقات، از جمله مسابقات ورزشی را

نمونه‌ای از این خلق تنش معرفی کرده است و می‌گوید: بشر امروزه به دنبال جزیره‌های ریاضت در میان دریای نعمت است. ورزش - به نظر من - نوعی ریاضت جدید و دنیوی است که در آن امکان ایجاد موقعیت‌های اضطراری زیادی فراهم می‌شود. در این‌گونه مسابقات، بشر در پی تعیین افق محدوده توانایی‌های خود است. به این ترتیب، فرانکل نیاز به تنش را با توجه به سه ویژگی ماهیت انسان (آزادی، معنویت و مسئولیت) یکی از نیازهای اساسی انسان دانسته و معتقد است انسان نیازمند میزان بهینه‌ای از تنش می‌باشد؛ نوعی تنش که میان انسان بودن از یک‌سو، و معنا و هدفی که او مجبور به تحقق بخشیدن به آن است، از سوی دیگر قرار می‌گیرد و همواره انسان را به سمت تکامل و بهتر شدن سوق می‌دهد.

۲. نیاز به معنا

هر انسانی در طول زندگی خود بارها از خود این سؤال‌ها را می‌پرسد: من چه کسی هستم؟ به چه دلیل اینجا هستم؟ چرا به وجود آمده‌ام؟ در زندگی چه هدفی را باید پیگیری کنم؟ چه چیزی به زندگی من ارزش و معنا می‌دهد؟ و تلاش برای یافتن پاسخ این سؤال‌ها تلاشی است در جهت ارضا نیاز به معنا و هر انسانی ناگزیر از پاسخگویی به این قبیل دغدغه‌های وجودی است. فرانکل تفاوت انسان را با سایر موجودات در همین مسئله می‌داند. او بر این باور است که حیوان هرگز پرسش از معنا ندارد و انسانی هم که پرسشی از معنا نداشته باشد فقط در محدوده زیست‌شناختی خود گام بر می‌دارد (آنجا که هیچ تفاوتی میان او و حیوان نیست) و در یک نگاه تکاملی داروینی با اجداد حیوانی خود در این زمینه، قرابت نزدیکی دارد.^{۵۰} احساس نیاز به معنا، انسانی‌ترین انگیزش و حقیقتی انکارناپذیر در زندگی انسان است و نمی‌توان بدون اعتقاد به آن، زندگی را به سلامت ادامه داد.^{۵۱}

مکتب روان‌کاوی فروید که حیات انسان را تلاشی برای ارضای سائق‌ها و غریزه‌های فطری یا حل تعارضات «نهاد»، «خود» و «فراخود» می‌داند، و مکتب روان‌شناسی فردی آدلر که تلاش انسان را رسیدن به تعادل بر اساس اصل قدرت مطرح می‌کند و همچنین نظریه انسان‌گرایی مزلو که تحقق و فعلیت خویشتن را هدف نهایی تکاپوی انسانی می‌داند، هیچ‌کدام به عقیده فرانکل به اصلی‌ترین انگیزش انسان توجهی نداشته‌اند. آنها انسان را موجودی بسته تلقی می‌کنند که فقط مشغول به خود است و هیچ توجهی به ارتباط با

جهان واقعی یا مردم پیرامون خود ندارد. به نظر او برآورده نساختن این نیاز و نیافتن معنا در زندگی، منشأ نوعی بیماری روانی (روان نژندی اندیشه‌زاد) است. ارضای صحیح معنا جویی، بشر را به معانی و ارزش‌های مشترکی رهنمون می‌شود که عبارت‌اند از:

۱- اصل تحقق خویشتن و از خود فرا رفتن،^{۵۲}

۲- اصل اعتقاد به یگانه‌پرستی و خدای واحد،

۳- اصل اعتقاد به بشریت واحد و وحدت انسانیت.^{۵۳}

به این ترتیب، معناجویی، حقیقتی است فراتر از صرف تفکرات آرمان‌گرایانه. پژوهش‌های علمی نیز نشان داده‌اند که معناجویی، نیازی است مشخص که نیازهای دیگر جایگزین آن نبوده و به درجاتی کم و بیش در تمام انسان‌ها وجود دارد.^{۵۴} این نیاز ممکن است با ناکامی روبه‌رو شود که مکتب معنادرمانی آن را «ناکامی وجودی» می‌نامد و ناکامی وجودی نیز می‌تواند سبب ظهور برخی از انواع بیماری‌های روانی گردد.

فرانکل، مشکل جامعه صنعتی را سرخوردگی معناجویی دانسته و همواره نگران این بی‌توجهی انسان‌ها به معانی معنوی و باقی ماندن در محدوده زندگی مادی است. او در سخت‌ترین شرایط اردوگاه‌های مرگ مشاهده کرد که زندانیانی توانستند زنده بمانند که حتی در رنج کشیدنشان هم قدری معنا می‌یافتند.

۳. نیاز به تعالی خویشتن

فرانکل، گوهر هستی انسان را در «از خود برگزشتن» می‌داند.^{۵۵} و انسان را به همین دلیل، موجودی از خود «فرا رونده» معرفی می‌کند.

آنچه من آن را تعالی وجود خویشتن نامیده‌ام، به معنای این حقیقت اساسی است که انسان بودن به معنای وابستگی به شخصی یا چیزی دیگر سوای خود است. حال چه این وابستگی، تحقق بخشیدن به یک معنا باشد یا رویارویی با دیگر انسان‌ها، و اگر این تعالی خویشتن تحقق نیابد، گوهر وجود سقوط می‌کند و از بین می‌رود.^{۵۶}

از خود فرا رفتن (تعالی خویشتن) یکی از نیازهای روحی انسان و در واقع، تبیینی دیگر از معناجویی انسان است. در مباحث قبل به نیاز اصیل انسان به معنا اشاره کردیم و گفتیم که انسانیت انسان، در جست‌وجوی او برای دسترسی به یک معنا و هدف، مفهوم می‌یابد. جست‌وجوی معنا باید در خارج از وجود فرد محقق شود، از این‌رو، فرد نیاز دارد تا این معنا را

در شخص یا چیزی غیر از خود جست‌وجو کند. در این مسیر هر چه از خود فاصله بگیرد و به معنای مورد نظر نزدیک شود، قابلیت‌های انسانی خود را بیشتر محقق ساخته است.

فرانکل «فرا رفتن از خود» را به توانایی چشم انسان تشبیه می‌کند که می‌تواند هر چیزی را ببیند، اما هرگز خودش را نمی‌بیند، مگر آنکه به بیماری آب مروارید مبتلا شده باشد.^{۵۷} توجه به خویشتن، ناشی از گم کردن معنا و هدف است. وقتی انسان‌ها هدف و وظیفه و رسالت خود را در زندگی از دست می‌دهند و نیاز اساسی معناجویی آنان ناکام می‌ماند، متوجه خود می‌شوند.^{۵۸}

وی معتقد است لذت و قدرت هیچ‌یک هدف زندگی و معنابخش آن نیستند و هر چه آنها را بیشتر هدف قرار دهیم سرخورده شده بیشتر از آن دورتر می‌شویم. لذت، محصول فرعی تلاش‌های انسان برای رسیدن به معنا و قدرت وسیله رسیدن به هدف است. انسان همواره به جای توجه به لذت و شادمانی درونی باید متوجه چیزی یا کسی سوای خود باشد و با فرا رفتن از خود و ایجاد رابطه نزدیک و مؤثر با جهان و دیگران، به معنای مورد نظر خود دست یابد.^{۵۹}

نیاز به تعالی خویشتن (خوداستعلایی) در نظریه فرانکل، به رغم شباهت‌هایی که با نیاز به تحقق خویشتن در نظریه مزلو دارد، با آن متفاوت است. مزلو نیازهای سرشتی انسان را در سه طبقه دسته‌بندی می‌کند: نیازهای کمبود، نیازهای عالی و فراینزها. وی معتقد است که ارضایی صحیح و به موقع هر یک از نیازها انسان را به سوی نیاز برتر او، یعنی «تحقق خویشتن» رهنمون می‌شود. وی انگیزش رشد کامل انسان را تحقق یا فعلیت خود می‌داند. اما فرانکل، تحقق خویشتن را نه تنها هدف نهایی نمی‌داند، بلکه معلول و نتیجه تعالی خویشتن مطرح می‌کند. هرگاه «تحقق خویشتن» هدف فعالیت‌های انسان قرار گیرد، همچون «اصل لذت» موجب مشغول شدن او به خود شده، از این‌رو، هر چه بیشتر در راه تحقق خود بکوشد، کمتر به آن می‌رسد.

۴. نیاز به ابدیت و جاودانگی

یکی از موضوعاتی که فلاسفه وجودی به آن پرداخته‌اند، مسئله اضطراب، ترس و دلهره است که انسان همواره با آن روبه‌رو می‌شود. کی‌یرکگارد فیلسوف مذهب‌ی و وجودنگر، خاستگاه اصلی اضطراب انسان را، میل درونی او به خلود و جاودانگی به رغم محدود

بودن فاصله تولد تا مرگ می‌بیند. وی معتقد بود انسان‌ها همواره دوست دارند جاودانگی خدا را داشته باشند در حالی که به طور هم‌زمان پی می‌برند وجود آنها صرفاً موقتی است. آنان همواره لایتناهی را آرزو کرده‌اند به همین دلیل بین خواست آنان برای جاودانگی و پی بردن آنها به موقتی و متناهی بودن وجودشان، تعارضی وجود دارد که نتیجه آن، اضطراب و دلهره است.^{۶۰} او تنها راه جاودانه ماندن را در تسلیم شدن به نامتناهی می‌بیند.

دیگر وجود گرایان نیز خاستگاه اضطراب را خود «هستی» دانسته‌اند، از جمله پل تیلیش الاهی‌دان آلمانی تحت تأثیر وجودگرایی کی‌یرکگارد، اضطراب را «آگاهی وجودی از نیستی» دانسته بر این باور است که اضطراب به این معناست که موجود متناهی در مورد تهدید به نیستی مضطرب می‌شود و راه گریزی در برابر نیستی و مرگ ندارد.^{۶۱}

فرانکل نیز متأثر از مبانی فلسفه وجودی، میل انسان به ابدیت را با نگاهی خوش‌بینانه‌تر به گذرا بودن هستی تبیین می‌کند. به نظر او پذیرفتن حالت ناپایداری هستی نباید موجب نگرش بدبینانه به زندگی شود، بلکه توجه به همین گذرا بودن است که ویژگی مسئولیت و انتخاب‌گری انسان را معنادار می‌سازد.

درست است که همه چیز و همه کس گذراست، اما در عین حال همه چیز جاودانه است. انسان نیز به عنوان بخشی از مجموعه جهان طبیعت می‌تواند وجود خود را ابدی سازد. این توانایی حاکی از وجود نیازی در بعد روحانی اوست که ارضای صحیح آن موجب امنیت و آرامش خاطر اوست. چون توانایی‌ها و نیازها دو روی یک سکه‌اند، از این رو، برآورده شدن هر نیاز، توانایی مربوط به آن را شکوفا می‌سازد. فرانکل با استقراض مفهوم «قانون بقای ماده و انرژی» از علم فیزیک، معتقد است در این جهان چیزی مانند قانون بقای انرژی روحانی وجود دارد که بر اساس این قانون هیچ چیزی به باطل پدیدار نمی‌شود و هیچ عملی بدون حساب باقی نمی‌ماند. هیچ عقیده‌والایی نمی‌تواند نابود شود حتی اگر هرگز در معرض عقاید عموم قرار نگرفته باشد و یا حتی اگر دفن شده باشد.^{۶۲}

تمام توانایی‌ها، خلاقیت‌ها، تجربه‌ها و حتی رنج‌های ما همین که به مرحله تحقق در آمدند و عملی شدند دیگر گذرا نیستند، بلکه به گذشته، پیوسته و در آنجا موجودند؛ هیچ چیزی نه می‌تواند آنها را از بین ببرد و نه می‌تواند آنها را تغییر دهد. زمان حال، مرز ابدیت است. انسان برای جاودانه ماندن، باید هر لحظه تصمیم بگیرد از میان امکانات بی‌شماری

که دارد یکی را انتخاب کند تا با محقق ساختن آن، آن را به قلمروی امن و امان گذشته متصل سازد.^{۶۳} همین که او کاری را انجام داد؛ یعنی آن بخش از توانایی خود را ابدی ساخته است. ولی باید این مسئولیت را بپذیرد که چه چیزی را برای اینکه بخشی از گذشته شود و وارد ابدیت شود، انتخاب کرده است.^{۶۴}

آنچه اهمیت دارد پذیرش مسئولیت این انتخاب و نقش آن در آینده واقعی بشر است. با گذشت زمان و استفاده بهینه از امکانات و توانایی‌ها، آنها را از نابود شدن، ایمن نگه داشته‌ایم. فقط امکاناتی نابود می‌شوند که تحقق نیافته باشند. پس معنای عبارت «زمان را از دست ندهید» این است که با ارسال ذخیره سالم زمان به گذشته، وقت و امکانات را تلف نکنید.^{۶۵} به این ترتیب، انسان سالم هرگز به ناپایداری جهان هستی و فناپذیری خویشتن با نگاهی بدبینانه نمی‌نگرد. بدبین کسی است که هر روز با ترس و اندوه به تقویم دیوارش نگاه می‌کند که هر روز با کندن صفحه‌ای از آن کوچک‌تر می‌شود. اما کسی که فعالانه زندگی می‌کند، مثل آدمی است که هر برگی از تقویم را که می‌کند، پس از اینکه ابتدا پشت آن را چند خط یادبود می‌نگارد، آن را با نظم و دقت به برگ‌های کنده شده قبلی می‌افزاید. او می‌تواند با غرور و شادمانی تمام غنایی را که در این یادداشت‌ها وجود دارد و تمام زندگی خود را که به کمال زیسته است، منعکس کند. حالا دیگر دلیلی ندارد که بر پیر شدن خود یا از دست دادن جوانی خود حسرت بخورد یا دل‌تنگ شود. او می‌گوید: من به جای امکانات، واقعیات را در گذشته خود دارم.

درست است که انسان پس از مرگ آینده‌ای ندارد، اما او گذشته را که مطمئن‌ترین و سالم‌ترین نوع بودن است با خود به همراه دارد، از این‌رو، باید در انتخاب قابلیت‌ها که برای ثبت در دفتر ابدیت انتخاب می‌کند، دقت کند، زیرا از یک‌سو، این دفتر هرگز گم نمی‌شود و این مایه آرامش و امیدواری است و از سوی دیگر، این دفتر را هرگز نمی‌توان تصحیح یا پاک کرد و این خود هشدار دهنده و یادآورنده است.^{۶۶}

۵. نیاز به دین

فرانکل بر «معناجویی» به عنوان اصلی‌ترین انگیزش انسان تأکید کرده و دین را نیز در امتداد همین پدیده انسانی معنا می‌کند. «دین، یعنی جست‌وجوی انسان برای یافتن معنای غایی در زندگی».^{۶۷}

زمانی آلبرت اینشتین دین‌داری را «یافتن پاسخی برای این پرسش که معنای زندگی چیست»، تعریف کرد و بعدها نیز ویتگنشتاین این‌چنین نوشت: «اعتقاد به خدا، یعنی فهم این نکته که زندگی معنایی دارد».

فرانکل نیز در مقام یک روان‌پزشک، دین را تحقق خواست انسان برای دستیابی به معنای نهایی در زندگی تعریف می‌کند. «معنای غایی، معنایی وابسته به دیگران، پروژه‌ها یا حتی سربلندی‌مان نیست، بلکه نقطه عطفی به خدا و معنای روحانی است».^{۶۸}

این احساس مذهبی در اعماق ضمیر ناهشیار همه انسان‌ها وجود دارد و نمی‌توان آن را بر کسی تحمیل کرد. دین‌داری، امری خود‌انگیخته است؛ نه غریزه، نه روان‌پزشک و نه واعظ مذهبی هیچ‌کدام نمی‌توانند با اجبار، دین‌داری حقیقی را کشف کنند.^{۶۹}

دین پدیده‌ای انسانی و کاملاً شخصی و مبتنی بر آزادی و گزینش‌گری انسان است و انسان از سر اختیار و با آزادی تمام آن را می‌پذیرد. اگر دین‌داری را امری غریزی یا برخاسته از ناخودآگاه جمعی بدانیم، آن وقت عنصر تصمیم‌گیری در آن وجود نخواهد داشت، حال آنکه دین متضمن شخصی‌ترین تصمیمات انسان، هر چند در سطح ناخودآگاه است.^{۷۰} دین‌داری امری کاملاً اختیاری و شخصی است به همین دلیل، انسان در برابر آن مسئول و پاسخگوست. دین‌داری ناخودآگاه حاکی از نوعی رابطه نهفته با فراباشندگی ذاتی انسان است. او همیشه رابطه‌ای با «تعالی» هر چند فقط در سطح ناخودآگاه دارد. این موجود متعالی که انسان همواره با او در ارتباط است «خدای ناخودآگاه» نام دارد.

شبهه این مفهوم را در «مزامیر» حضرت داوود علیه السلام با عنوان «خدای پنهان» می‌بینیم. به عقیده فرانکل مفهوم «خدای ناخودآگاه» نیز به رابطه پنهان انسان با خدایی اشاره دارد که خود پنهان است.^{۷۱} این نیاز نیز همچون سایر نیازهای بشر گاهی مورد بی‌توجهی قرار گرفته و فرصت بروز و ظهور و یا تأثیرگذاری عملی در زندگی را نمی‌یابد. به نظر فرانکل حسن مذهبی و باور به خدا یا بی‌هیچ قید و شرطی وجود دارد و یا اصلاً چنین اعتقادی در کار نیست. اگر چنین اعتقادی وجود داشته باشد، در سخت‌ترین شرایط همچنان با پرچا می‌ماند و اگر اصلاً وجود نداشته باشد با کوچک‌ترین مصیبتی از بین می‌رود.

۶. نیاز به گروه دوستی عاطفی

فرانکل از جمله اندیشمندانی است که انسان را نه محصول تورا و نه محصول محیط، بلکه نتیجه منطقی تصمیم‌گیری‌های خویشتن می‌داند.

به عقیده فرانکل، هستی انسان شامل دو معنای «متفاوت بودن و مشابه بودن» می‌شود.^{۷۲} هر انسانی موجودی خاص، یگانه و متفاوت از دیگران است. لازمه تفرد یا یگانگی هستی آدمی، عبارت است از یگانگی هر یک از انسان‌ها. هیچ انسانی کامل نیست، از این‌رو، هر کس به شیوه خاص خود ناقص (ناپرداخته) است. همین نقصان انسان‌ها هر کدام را متفاوت از دیگران و وجود آنان را ناگزیر و ضروری می‌سازد. پس یکی از عوامل تفرد و یگانگی انسان، کاستی‌های وجودی اوست^{۷۳} که می‌تواند او را به مرتبه بالاتری از انسانیت سوق دهد. به رغم این یگانگی، انسان موجودی است مشابه دیگران و هنر او در حفظ تفرد خویشتن، با وجود زیستن در میان انسان‌های مشابه خود می‌باشد.

نیاز انسان به جامعه در راستای نیازی اساسی‌تر، یعنی معناجویی و تحقق خویشتن قابل فهم است. او همواره متوجه شخص یا چیز دیگری غیر از خود است. لازمه این ویژگی فرا رفتن از خود، پیوستن به جامعه است. او می‌تواند در ارتباط با شخص یا اشخاصی غیر از خود، معنایی بسیار عمیق برای زندگی خود بیابد و ویژگی مسئولیت‌پذیری خود را غنا بخشد، ضمن اینکه در این ارتباط هرگز از تفرد و آزادی انسانی خود چشم‌پوشیده و به اسارت قید و بندهای ناشی از اجتماع در نمی‌آید. او با یافتن معنای ویژه زندگی خود در اجتماع ارزشمند شده و همین ارزشمندی ویژه، او را در جامعه یگانه و ممتاز می‌سازد. نکته قابل توجه در این نظریه، تفاوتی است که بین جامعه و توده قائل شده است. توده با قالب‌بندی‌ها و استانداردهایی که برای افراد تعیین می‌کند، آزادی آنان را سلب کرده و با مستحیل نمودن جزء در کل، مسئولیت‌پذیری آنان را کاهش می‌دهد. در پیوستن به توده، شخص می‌پذیرد که فقط جزئی از یک کل است و تنها کل است که به حساب می‌آید نه جزء، از این‌رو، به راحتی از بار مسئولیت شخصی‌شانه خالی می‌کند، حال آنکه با پیوستن به جامعه و پذیرفتن وظیفه‌ای که جامعه بر دوشش نهاده، چیزی بر مسئولیت خود می‌افزاید.^{۷۴} به نظر فرانکل انسان‌ها با پناه‌بردن به توده، درونی‌ترین و اساسی‌ترین خصوصیت خود، یعنی مسئولیت را از دست می‌دهند، اما هنگامی که انسان در مقام یک فرد دست به انتخاب می‌زند که عضوی از یک جامعه باشد و بر مسئولیت خویش می‌افزاید؛ مسئولیت ساختن جامعه و فرهنگ، مسئولیت انتخاب شکل زندگی معنادار و حتی انتخاب شکل مردن^{۷۵}. با این وصف، آدمی برای حفظ ویژگی‌های ماهوی خویش - آزادی و مسئولیت - نیازمند پیوستن به جامعه‌ای است که از اشخاص مسئول تشکیل یافته است.

نقد و بررسی

نظریه فرانکل در باب ماهیت انسان و نیازهای او صرف نظر از برجستگی‌های محتوایی آن در مقایسه با نظریه‌های سایر روان‌شناسان، از چند جهت قابل تامل است:

الف - سه بعدی بودن ماهیت انسان (جسم، روان و روح) و تفکیک آنها از یکدیگر و توجه خاص به بعد روحانی، از ابداعات این نظریه است، لکن عدم تبیین تمایز دقیق میان روان و روح و عدم ارائه گزارشی از تعاملات و تأثیرات متقابل ابعاد سه گانه، از کاستی‌های این نظریه است.

ب - فرانکل انسانیت انسان را به بعد روحی وی مربوط دانسته، آزادی، معنویت و مسئولیت را از عناصر اصلی ساحت روحانی معرفی می‌کند. معنویت در ارتباط با موجودی متعالی و خارج از وجود شخصی معنا می‌یابد و مسئولیت برخاسته از آزادی انسان در انجام وظیفه و تعیین نوع رفتار در ارتباط با دنیای خارج و به خصوص دیگران تجلی می‌یابد.

به نظر می‌رسد که فرانکل با تأکید بیش از حد بر توانایی از «خود فرارفتن»^{۷۶} و تعیین میزان انسانیت در ارتباط شخص یا دیگران، از مسئله مهم «ارتباط با خویشتن» غفلت کرده است. آموزه‌های دین مقدس اسلام، مجموعه‌ای هماهنگ از قوانین در زمینه رابطه انسان با خود، با خدا و با خلق است. انسان باید ماهیت خود را در مثلثی سه بعدی تنظیم کند که راس آن رابطه با خداست. از این‌رو، همه رفتارهای فرد در رابطه با خود و دیگران، با محوریت خدا معنا و مفهوم می‌یابد. انسان ضمن تنظیم روابط خود با دیگران، از خویشتن خویش غافل نیست و همواره در تلاش است اندیشه‌ها و کنش‌های خود را در جهت رأس مثلث، تعدیل و تنظیم کند.

ج - فرانکل با اهمیت دادن به «روح» اصالت آن را پذیرفته است. ترکیب انسان از روح و بدن و اعتقاد به عنصری به نام روح، از مباحثی است که اغلب دانشمندان و پیروان ادیان الهی به آن معتقد بوده‌اند، لکن در خصوص میزان اصالت‌بخشی به این عنصر و استقلال آن، تأثیر آن در ساختار وجودی انسان و چگونگی ارتباط آن با یک منبع قدسی، نظریه‌های متفاوتی مطرح شده است. دین اسلام با تأکید بر دوساحتی بودن وجود انسان، قائل به استقلال روح و بقای آن پس از حیات دنیوی است، از این‌رو، انسان را موجودی فانی

نمی‌داند. از نظر اسلام روح انسان منشأی الهی دارد که در ابتدای خلقت، پس از آفرینش مراحل جسمانی، به عنوان موهبتی ویژه به او عطا شده است: «فاذا سویته و نفخت فیه من روحی» (حجر: ۲۹؛ ص: ۷۲) این موهبت، آثار و لوازم آن انسان را مخلوقی منحصر به فرد ساخته است که پس از طی مرحله‌ای از حیات در این جهان، در جهانی دیگر به حیات خود ادامه خواهد داد و به منشأ قدسی خود باز خواهد گشت: «انا لله و انا الیه راجعون» (بقره: ۱۵۶) فرانکل به رغم توجه به این بعد متعالی، از مبدأ و مقصد آن سخنی نگفته و گویا همچنان روح را نیز بخشی از وجود ملکی و مادی انسان می‌داند و از وجود ملکوتی او غفلت ورزیده است. گرچه وی در بحث از وجدان و منشأ برین آن، وجدان را نماینده یک منبع متعالی و راهنمای انسان در حرکت به سوی «شدن» می‌داند و معتقد است همه انسان‌ها ذاتاً با یک موجود متعالی رابطه‌ای پنهان دارند. وجدان واسطه‌ای است میان انسان و عامل ماورایی که به او ندا می‌دهد. منشأ متعالی وجدان، ندای وجدان را نیز از کیفیت متعالی برخوردار کرده است. وی در تعیین مصداق این منشأ متعالی، به طور اجمال اشاره می‌کند که می‌توان این منبع را خدا نامید.^{۷۷} بنابراین در آثار و نوشته‌های وی چندان دل‌مشغولی به خدای ادیان الهی دیده نمی‌شود. البته جمله‌هایی از فرانکل در یکی از مصاحبه‌های پایانی حیات وی (در سن نود سالگی) حاکی از آن است که ایشان دست‌کم در مورد عدم تصریح به اعتقاد باطنی خود به خدای ادیان الهی، تعمد داشته تا بتواند پیام‌های الهی راجع به روح انسان را به عنوان یک روان‌شناس و روان‌پزشک و نه یک عالم دینی، به مردم منتقل کند تا تأثیر کلامش بیشتر شود. وی می‌گوید: ابا دارم از اینکه به عنوان روان‌شناس مذهبی شناخته شوم و به افکارم توجه نشود، اما شرمند نمی‌شوم کسی مرا مذهبی بداند. اگر دین‌داری اعتقاد به یک فرا معنا، یعنی معنایی آن‌قدر جامع که کسی قادر به درک آن نیست باشد، می‌توانید من را با خیال راحت مذهبی بدانید.^{۷۸} فرانکل مذهب را تجلی و تظاهر اشتیاق و تمنای انسان برای یک معنای نهایی می‌داند که فرد مذهبی می‌تواند این فرا معنا را یک فرا وجودی بداند که نامش «خدا» است. در مورد غایت هستی انسان و جهان، یعنی جهان آخرت نیز صراحتی در نوشته‌های فرانکل دیده نمی‌شود. وی معتقد است مرگ، کلیت زندگی انسان را کامل کرده و به گذشته متصل می‌کند. کلیت زندگی هر فرد بر اساس قانون بقای انرژی روحانی در جهان باقی خواهد ماند،^{۷۹} لکن پس

از مرگ، آینده‌ای برای انسان نیست. آینده واقعاً نیست ولی گذشته، واقعیت محض است که در این جهان مادی تا ابد باقی است.^۸ گذشته انسان مطمئن‌ترین و سالم‌ترین نوع بودن است که انسان با خود به همراه دارد، از این رو گذشته را باید با تحقق بخشیدن همه امکانات موجود خود، شکوفا و ابدی سازیم. فرانکل در مورد رنج‌های اجتناب‌ناپذیر زندگی بشری که معنایی برای آنها متصور نیست، امکان وجود جهانی ماورای جهان مادی را که رنج‌های بشری پاسخ نهایی خود را در آنجا بیابند، پذیرفته است.

د - طبقه بندی نیازها که در نظریه‌های بسیاری از روان‌شناسان، به خصوص انسان‌گراها و وجودگراها به اشکال مختلف دیده می‌شود، در نظریه فرانکل با شیوه‌ای کاملاً متمایز و با نگرشی خاص مطرح شده است. گرچه او عنوان مستقیمی را در نوشته‌های خود به این موضوع اختصاص نداده و سلسله مراتبی هم برای نیازها، قائل نشده است، لکن در لابه لای مباحث خود بدون اینکه از نیازهای زیستی و فیزیولوژیکی غفلت کرده باشد، با تأکید و تکرار، از نیازهای متعالی روحانی سخن گفته است؛ نیازهایی که امروزه به دلیل صنعتی شدن جامعه، رفاه زدگی و باقی ماندن بشریت در محدوده زندگی مادی، مغفول مانده و حاصل آن سرخوردگی، از خود بیگانگی، احساس پوچی و بیهودگی است. لکن قرآن کریم مهم‌ترین عامل «از خود بیگانگی» و فاصله گرفتن از مسیر انسانیت را «بیگانگی از خدا» می‌داند: «ولاتکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم» (حشر: ۱۹) غفلت از خالق که وجود انسان عین ربط و سراسر نیاز به سوی اوست، موجب خودفراموشی و تنزل به درجات پست وجودی می‌شود: «... اولئک کالانعام بل هم اضل». (اعراف: ۱۷۹) در این نگرش، دنیا و مواهب مادی آن، مقدمه، ابزار و گذرگاهی برای رسیدن به حیات طیبه و آرام گرفتن در پناه ابدیت است. پس باید از نعمت‌های پاکیزه و زینت‌های آن بهره برد: «و لائنس نصیبک من الدنیا» (قصص: ۷۷) و در سایه این بهره‌مندی‌ها به هدف نهایی خلقت که همان قرب الاهی است، قائل شد.

نتیجه‌گیری

ویکتور فرانکل با تأثیر از فلسفه وجودی، ماهیت انسان را متشکل از سه بعد جسم، روان و روح می‌داند که جسم و روان همچون لایه‌ای محور شخصیت، یعنی روح را احاطه کرده‌اند. بخش فعال وجود انسان، روح است، پس باید به شناخت این بعد اصیل و

نیازهای ویژه آن پرداخت. اصیل‌ترین نیازهای حوزه روحانی انسان از منظر فرانکل عبارت‌اند از: نیاز به پویایی اندیشه، نیاز به معنا، نیاز به تعالی خویشتن، نیاز به ابدیت و جاودانگی، نیاز به دین و نیاز به گروه دوستی عاطفی. پاسخ معقول و منطقی به این نیازها، بنیان شخصیت سالم را بنا می‌کند. آگاهی از نیازهای ساحت روحانی انسان و چگونگی پاسخ به آنها با توجه به اینکه فرانکل اصالت انسان را به روح داده و ماهیت او را ساخته و پرداخته خویشتن وی می‌داند، می‌تواند در معماری هر چه زیباتر این ماهیت، یعنی انسان سالم، یار یگر او بوده و در کاهش مشکلات و ناهنجاری‌های رفتاری او نقش مؤثری داشته باشد.

1. victor Emil Frankl
2. Kierkegard.S.A
3. H.eidegger.M
4. Schopenhauer.A
5. Nihilism
6. Existential psychology
7. Huserl.E

۸. وسکستون میزباک، *تاریخچه و مکاتب روانشناسی*، ترجمه احمد رضوانی، ص ۲۱۲
۹. پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، *مکتبهای روانشناسی و نقد آن*، ج ۲، ص ۴۰۵ و لاندین، *نظریه‌ها و نظام‌های روانشناسی*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ص ۳۲۳
10. Existential Personality
 ۱۱. احمدرضا محمد پور یزدی، *ویکتور امیل فرانکل: بنیانگذار معنا درمانی*، ص ۴۴.
12. May.R
 ۱۳. رابرت ویلیام لاندین، *نظریه‌ها و نظام‌های روانشناسی*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ص ۳۳۳
 ۱۴. احمد رضا محمد پور یزدی، *ویکتور امیل فرانکل: بنیانگذار معنا درمانی*، ص ۴۵
 ۱۵. رابرت ویلیام لاندین، همان، ص ۳۳۳
 ۱۶. ریچارد.اس شارف، *نظریه‌های روان درمانی و مشاوره*، ترجمه مهرداد فیروز بخت، ص ۱۸۳
17. Existential Psytrapy
 ۱۸. ریچارد.اس شارف، همان، ص ۱۹۰
 ۱۹. ویکتور امیل فرانکل، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ترجمه احمد صبوری و عباس شمیم، ص ۲۶
 ۲۰. همان، ص ۲۹
 ۲۱. همان، ص ۲۵
 ۲۲. قابل ذکر است واژه معنوی در نظریه فرانکل بدون هر گونه مضمون دینی به کار رفته است و فقط حاکی از امور کاملاً انسانی و غیر مشترک با سایر مخلوقات است پس معنوی یعنی همان بعد انسانی انسان(همان، ص ۲۰).
 ۲۳. همان، ص ۲۶
24. Schultz.D
 ۲۵. دوآن شولتز، *روانشناسی کمال*، ترجمه گیتی خوشدل، ص ۱۵۸.
 ۲۶. اورسولا کتیگ، «معنویت»، ترجمه علیرضا شجاعی زند، *هفت آسمان*، ش ۲۳، ص ۸۰
 ۲۷. ویکتور امیل فرانکل، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ترجمه: احمد صبوری و عباس شمیم، ص ۲۰
 ۲۸. همان، *انسان در جستجوی معنا*، ترجمه نهضت صالحیان میهن میلانی، ص ۲۰۸.
 ۲۹. همان، *پزشک و روح*، ترجمه: فرخ سیف بهزاد، ص ۱۵۱.
 ۳۰. همان، ص ۱۵۲.
 ۳۱. دوآن شولتز، *روانشناسی کمال*، ترجمه گیتی خوشدل، ص ۱۵۶.
 ۳۲. ویکتور امیل فرانکل، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ترجمه: احمد صبوری و عباس شمیم، ص ۵۳
 ۳۳. همان، *انسان در جستجوی معنا*، ترجمه: نهضت صالحیان و میهن میلانی، ص ۱۹۲
 ۳۴. همان، ص ۲۱۲

۳۵. ویکتور امیل فرانکل، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ترجمه: احمد صبوری و عباس شمیم، ص ۱۱۳
۳۶. همو، *انسان در جستجوی معنا*، ترجمه: نهضت صالحیان و میهن میلانی، ص ۱۷۰
۳۷. همو، *پزشک و روح*، ص ۳۹
۳۸. همو، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ص ۱۱۳
۳۹. همو، *انسان در جستجوی معنا*، ص ۱۵۹
۴۰. همو، *پزشک و روح*، ترجمه فرخ سیف بهزاد، ص ۱۲۴
۴۱. همو، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ترجمه: احمد صبوری و عباس شمیم، ص ۱۶۸
۴۲. همو، *پزشک و روح*، ترجمه: فرخ سیف بهزاد، ص ۱۳۶
۴۳. شکیباپور، *دایرة المعارف روانشناسی*، ص ۱۱۳
۴۴. آلن ا.راس، *روانشناسی شخصیت (نظریه ها و فرایندها)*، ترجمه سیاوش جمال‌فر، ص ۱۳۲.
۴۵. ویکتور امیل فرانکل، *فریاد ناشنیده برای معنا*، ص ۲۷؛ همو *انسان در جستجوی معنای غایی*، ص ۷۹
۴۶. همان، ص ۷۹.
۴۷. فرانکل، ویکتور امیل، *فریاد ناشنیده برای معنا*، ص ۲۸.
۴۸. همو، *انسان در جستجوی معنا*، ص ۹۴.
۴۹. همان ص ۹۷.
۵۰. احمدرضا محمد پوریزدی، ویکتور امیل فرانکل: *بنیانگذار معنا درمانی*، ص ۱۸۴
۵۱. ویکتور امیل فرانکل، *انسان در جستجوی معنا*، ص ۱۴۶
۵۲. شولتز، دوآن، *روانشناسی کمال*، ترجمه گیتی خوشدل، ص ۱۶۴
۵۳. ویکتور امیل فرانکل، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ص ۹-۱۲۸
۵۴. همان، ص ۷۸
۵۵. همان، ص ۱۳۴
۵۶. ویکتور امیل فرانکل، *فریاد ناشنیده برای معنا*، ص ۴۴
۵۷. همان، ص ۳۰
۵۸. دوآن شولتز، *روانشناسی کمال*، ترجمه گیتی خوشدل، ص ۱۶۵
۵۹. ویکتور امیل فرانکل، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ص ۱۳۴
۶۰. رابرت ویلیام لاندین، *نظریه ها و نظام های روانشناسی*، ص ۱۶۵
۶۱. احمدرضا محمد پوریزدی، ویکتور امیل فرانکل: *بنیانگذار معنا درمانی*، ص ۴۵.
۶۲. ویکتور امیل فرانکل، *پزشک و روح*، ترجمه: فرخ سیف بهزاد، ص ۹۱.
۶۳. همان، ص ۱۵۶
۶۴. فرانکل، ویکتور امیل، *فریاد ناشنیده برای معنا*، ص ۱۱۳.
۶۵. همان، ص ۱۱۵

۶۶. همان، ص ۱۱۴
۶۷. ویکتور امیل فرانکل، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ص ۱۲
۶۸. همو، *بنیانگذار معنا درمانی*، ص ۱۷۷.
۶۹. همو، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ص ۷۰
۷۰. همان، ص ۶۴
۷۱. همان، ص ۶۰
۷۲. ویکتور امیل فرانکل، *پزشک و روح*، ترجمه: فرخ سیف بهزاد، ص ۱۴۶
۷۳. همان، ص ۱۴۳
۷۴. همان، ص ۱۴۸.
۷۵. احمد رضا محمد پور یزدی، *ویکتور امیل فرانکل: بنیانگذار معنا درمانی*، ص ۱۴۰
76. Self-transcendence
۷۷. ویکتور امیل فرانکل، *انسان در جستجوی معنای غایی*، ترجمه: احمد صبوری و عباس شمیم، ص ۵۳-۶۰
۷۸. احمد رضا محمد پور یزدی، *ویکتور امیل فرانکل: بنیانگذار معنا درمانی*، ص ۲۴۹
۷۹. ویکتور امیل فرانکل، *پزشک و روح*، ترجمه: فرخ سیف بهزاد، ص ۹۱
۸۰. همان، *فریاد ناشنیده برای معنا*، ترجمه: مصطفی تبریزی و علی علوی نیا، ص ۱۰۶ و ۱۰۸

منابع

- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، *مکاتب روان‌شناسی و نقد آن*، ج ۲، تهران، سمت، ۱۳۷۲.
- راس. آلن، *روانشناسی شخصیت (نظریه‌ها و فرایندها)*، ترجمه سیاوش جمال فر، چ پنجم، تهران روان، ۱۳۸۶.
- شارف، ریچارد. اس، *نظریه‌های روان‌درمانی و مشاوره*، ترجمه مهرداد فیروز بخت، چ دوم، تهران خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۴.
- شکبیاپور، عنایت‌الله، *دایرةالمعارف روان‌شناسی*، تهران، فروغی، ۱۳۶۳.
- شولتز، دوآن، *روانشناسی کمال (الگوی شخصیت کامل)*، ترجمه گیتی خوشدل، چ چهارم، تهران، پیکان، ۱۳۸۶.
- فرانکل ویکتور امیل، *انسان در جست‌وجوی معنای غایی*، ترجمه احمد صبوری و عباس شمیم، تهران، تهران صدا-قصیده، ۱۳۸۱.
- *انسان در جست‌وجوی معنا*، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی، چ هجدهم، تهران، درس، ۱۳۸۶.
- *پزشک و روح*، ترجمه فرخ سیف بهزاد، چ دوم، تهران، درس، ۱۳۷۲.
- *فریاد ناشنیده برای معنا*، ترجمه مصطفی تبریزی و علی علوی نیا، چ دوم، تهران، فراروان، ۱۳۸۳.
- کنینگ، اورسولا، «معنویت»، ترجمه علی‌رضا شجاعی‌وند، *هفت آسمان*، ش ۲۳، سال ششم، پاییز ۱۳۸۳، ص ۹۳-۷۳.
- لاندین رابرت و یلیام، *نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، چ سوم، تهران، ویرایش، ۱۳۸۳.
- محمد پوریزدی، احمدرضا و ویکتور امیل فرانکل، *بنیانگذار معنا درمانی*، چ اول، تهران، نشر دانژه، ۱۳۸۵.
- میزیاک و سکستون، *تاریخچه و مکاتب روان‌شناسی*، ترجمه احمد رضوانی، چ دوم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۶.